



درگذشت ریک دیویس

ریک دیویس، خواننده اصلی، نوازنده کیبوردو بنیان گذار گروه برجسته بریتانیایی سوپرترمپ، در سن ۸۱ سالگی درگذشت. دیویس پس از ۱۰ سال مبارزه با بیماری سرطان مغز استخوان (Multiple)، پنجم سپتامبر در منزلش در لانگ آیلند آمریکا درگذشت. اعضای گروه سوپرترمپ در بیانیه‌ای اعلام کردند: «ریک تنها صدای اصلی گروه نبود، بلکه با نوازندگی منحصر به فردش روی کیبورد و رلیتز، قلب تپنده موسیقی سوپرترمپ بود.» پس از جدایی هادگسون در سال ۱۹۸۳، ریک دیویس رهبری گروه سوپرترمپ را برعهده گرفت و تا زمان انتشار آخرین آلبوم این گروه با عنوان Slow Motion در سال ۲۰۰۲ فعال باقی ماند. در سال‌های پایانی زندگی، او علاوه بر فعالیت در سوپرترمپ، در گروه محلی کوچک خود به‌نام Ricky and the Rockets نیز به اجرا می‌پرداخت. طرفداران و چهره‌های برجسته دنیای موسیقی در شبکه‌های اجتماعی با ابراز تأسف نسبت به این فقدان بزرگ، ریک دیویس را «صدایی بی‌نظیر و جاودانه در موسیقی راک» توصیف کردند.



وحشت ۱۸۷ میلیون دلاری!

فیلم «احضار: آخرین مراسم» (The Conjuring: Last Rites) به کارگردانی مایکل جاوز، با فروش جهانی ۱۸۷ میلیون دلار، دومین افتتاحیه بزرگ تاریخ سینمای وحشت را رقم زد. این فیلم که بهترین شروع در مجموعه فیلم‌های «احضار» را نیز ثبت کرده، پس از فیلم «آن» (۲۰۱۷) با فروش ۱۹۰ میلیون دلاری، در رتبه دوم قرار گرفته است. فروش بین‌المللی فیلم «احضار: آخرین مراسم» به ۱۰۴ میلیون دلار و فروش آمریکای شمالی به ۸۳ میلیون دلار رسید. فیلم همچنین در سالن‌های آیتمکس رکورد بهترین افتتاحیه ماه سپتامبر را با فروش ۱۲/۳ میلیون دلار ثبت کرد. «احضار: آخرین مراسم» با بازی پاتریک ویلسون و وورا فارمیگا، داستان اد و لورین وارن را روایت می‌کند که تلاش دارند شیطانی را از خانه‌ای تسخیر شده بیرون کنند. این فیلم با بودجه‌ای ۵۵ میلیون دلاری، به تثبیت جایگاه سری فیلم «احضار» به عنوان پرفروش‌ترین مجموعه ترسناک تاریخ، با درآمد بیش از ۲/۲ میلیارد دلار کمک کرده است.



جزئیات چهارمین جشنواره «چراغ حقیقت»

دبیر چهارمین دوره جشنواره «چراغ حقیقت» با اعلام آغاز دریافت آثار، از همه خبرنگاران و فعالان رسانه‌ای کشور دعوت کرد تا آثار خود را در این رویداد فرهنگی و رسانه‌ای ارسال کنند. به گفته قادر باستانی، این جشنواره فرصتی است برای تجلیل از روزنامه‌نگاری متعهد و حرفه‌ای که فراتر از گزارش ساده وقایع، به تحلیل دقیق، راستی‌آزمایی و روایت خلاقانه حقیقت می‌پردازد. در این دوره، جشنواره در بخش‌های متنوعی شامل گزارش خبری و غیر خبری، مکتوب، مصاحبه و میزگرد، یادداشت روز، گزارش ویدئویی، تک عکس خبری، کاریکاتور، طراحی جلد و اینفوگرافیک برگزار می‌شود. همچنین سه بخش ویژه برای پرداختن به موضوعات مهمی چون جنگ ۱۲ روزه، روزنامه‌نگاری تحقیقی و راستی‌آزمایی اخبار در نظر گرفته شده است. آثار رسالی باید در بازه زمانی ۱۷ مردادماه ۱۴۰۳ تا ۱۷ مردادماه ۱۴۰۴ منتشر شده باشند و مهلت ارسال تا پایان شهریورماه ۱۴۰۴ تمدید شده. هر شرکت‌کننده می‌تواند در دو بخش اصلی، یا یک اثر در هر بخش و در بخش ویژه، حداکثر چهار اثر ارائه دهد.

فرهنگ

CULTURE

۱۴



عکس: ایرنا

گفت‌وگو با امیرحسین جلالی ندوشن درباره پیامدهای کرختی، بلاتکلیفی و حس تعلیق اجتماعی

جامعه ایران مستعد به‌هم‌ریختگی است نه انقلاب

کاملاً معنی‌دار دارد و یکی از دلایل این رکود این است که افراد نمی‌داندند شما چه دیگر کجا خواهید ایستاد؟ دوره‌ای، روح آکادمی ایرانی را مهاجرت و البته فشارهای سیاسی و اجتماعی خورد و الان صنعتگر، معلم، روزنامه‌نگار و خانم خانه‌دار هم گرفتار همان مسئله‌ای شده‌اند که دانشگاه چهارسال پیش درگیرش بود. دانشگاه باید به ۱۰ سال دیگر فکر کند؛ به اینکه چه پژوهشی انجام بدهد که مورد نیاز مملکت است. اینک اما آدم‌ها منتظر ایستاده‌اند، ببینند چه می‌شود. اصلاً وقتی اقتصاد پایدار است، نیازی به تحقیق نیست، شما ببینید بسیاری درگیر این شده‌اند که بخریم تا گران نشده و بفروشیم تا ارزان نشده. وقتی چنین اتفاقی می‌افتد، خواه‌ناخواه همه چیز معلق می‌ماند. سایه جنگ تا همه این‌ها وسیع‌تر است، زیرا جنگ فقط شلیک گلوله‌ها نیست. اثر روانی هم دارد.

پیش از سوال درباره آثار روانی جنگ، این را هم بی‌رسم‌که با وقوع جنگ، باور بسیاری از افراد نیز که گمان می‌برند ما در وضع کاملاً امنی به‌سر می‌بریم و به‌هیچ‌عنوان جنگی در نخواهد گرفت، دچار تردید شد و شکست. گویی با تکانه‌ای مواجه‌شدند.

عجیب نیست اگر ما سعی کنیم، رویدادی مثل جنگ را قبل از وقوع‌اش انکار کنیم یا حتی را به‌نقطه‌دوردست دستگاه ذهن تبعید کنیم و وقوع‌اش را کاملاً نامحتمل بدانیم. سال‌هاست این فرض مطرح است که اسرائیل ممکن است با کمک آمریکا، تالیسمات هسته‌ای ایران را مورد تهاجم قرار بدهد. این فکر ترسناکی است. اما برخی هم که فکر می‌کردند جنگ می‌شود، تصور داشتند نیمه‌شب‌ی وبدون اینکه هیچ شهروندی از خواب بیدار شود، بمب‌افکن‌هایی خواهند آمد و نقاط مشخصی را می‌زنند و می‌روند. چیزی شبیه آنچه یکسال پیش در اصفهان رخ داد. این گونه که یک‌مرتبه و بدین شیوه گسترده به‌کشور حمله‌شود، خیلی دور از انتظار بود. منظورم از انتظار، محاسبات نظامی، امنیتی و مالی نیست. گویا جامعه‌باور نمی‌کرد و در باور امنی خوابیده بود. اتفاقاً از این حیث نوعی تبانی بین شهروندان با هر گرایش فکری و سیاسی و حکمرانان رخ داده بود. یعنی حکمرانان و شهروندانی که تصور می‌شد فاصله‌شان روزبه‌روز بیشتر می‌شود، در این مورد به‌صورت ناخودآگاه با هم تبانی کرده بودند که جنگی می‌شود و چیزی نمی‌شود. اگر برگردیم به حافظه اخبار، این انکار جنگ را از مدیران دولتهای مختلف گرفته تا نظامیان و رهبران ارشد سیاسی، می‌بینیم که جنگ نخواهد شد به‌صورت خیلی پرنرکی در روایت‌ها تکرار می‌شد. یا اینکه اگر جنگ بشود، ما درسی به دشمن خواهیم داد که تا دهه‌ها آن را فراموش نخواهند کرد. در همین زمینه پایان جنگ نیز موقعیت ترسناکی است. طرف مقابل حمله می‌کند بدون اینکه شما بدانید، بخواهید و کاری بتوانید بکنید. ازسویی، در لحظه‌ای که شما فکرمی‌کنید خاصه‌به‌لوح خودش می‌رسد، یعنی وقتی ایران پایگاه‌های آمریکایی را مورد حمله قرار می‌دهد، جنگ تمام می‌شود. اینجا پایان جنگ نیز به ما می‌گوید که شما هیچ اختیاری ندارید. ما هر زمان بخواهیم، می‌زنیم و هر موقع بخواهیم، تمام‌اش می‌کنیم. من نمی‌دانم چقدر این برنامه طراحی شده بود. شاید یکی

ساختر روستایی و قبیله‌ای داشته. نگرش‌های عارفانه و صوفیانه که دنیا را مایه اسارت می‌دانند، در آن رواج داشته و نمی‌توانسته به شکل درازمدت بیایندبشد. بسیار خب! حتی اگر بپذیریم که ما جامعه‌ای موقتی و دقیقه‌نودی هستیم، آینده‌نگری نداریم و یاد گرفته‌ایم که در موقت‌بودن زندگی کنیم، باز در نهایت باید به این نکته اذعان داشت که روندی که در چندسال گذشته آغاز شده، تفاوتی با موقت‌بودن جوهر تاریخی ما دارد و آن حس تعلیق است. این دو فرق زیادی با هم دارند. در تعلیق، من نسبت به این حس آگاهی دارم. در موقت‌بودن، ما آگاه نیستیم. در نهایت هم می‌گوییم ما ایرانی‌ها دقیقه‌نودی هستیم و آن را به‌عنوان یک ویژگی، نرمال می‌کنیم و در بافت زندگی مان آن را می‌تنیم. الان اما اگر بخواهیم قراری بگذاریم، باید به این فکر کنیم که اصلاً یک‌هفته دیگر امکانی برای برگزاری آن مقبور خواهد بود یا نه؟ این با موقت‌بودن خیلی فرق دارد. در گذشته، موقت‌بودیم اما می‌نخستیم و برای آینده برنامه می‌ریختیم. من به‌عنوان آدم دانشگاهی و مرتبط با سازمان‌های می‌ریختیم. من به‌عنوان آدم

آیا مصداق معنادار سیاسی و اقتصادی هم می‌شود برای این امر ذکر کرد؟

بازترین مصداق‌اش، حرف آقای رئیس‌جمهور است که گفت: بسازیم، دوباره می‌آیند می‌زنند. البته ادعای من پشتوانه علمی هم قطعاً می‌خواهد، اما باز سوال این است که برای چیزی که مثل روز روشن است، چرا باید متوقف کار علمی بشویم؟ در پژوهش علمی دنبال کشف چیزی هستیم اما همین که من به‌عنوان فردی باورمند به دانش، تردید دارم که وقت خودمان را صرف بررسی علمی این موضوع کنیم، نشانگر ذهنیتی است. البته شاید عده‌ای استدلال خشک بیاورند که طبق چه شواهدی باید وضعیت را چنین فرض کنیم؟ پاسخ این است که نیازی به‌شواهد نیست. جامعه این گونه دارد زندگی می‌کند، درست‌پیش چشم‌همان.

به‌نظران ذهنیت اکثریت جامعه با بخش چشم‌گیری، همان ذهنیت تعلیق است و در حالت برخی قرار گرفته‌اند؟ برای نظردهی به این صورت، نیازمند نظرسنجی هستیم. البته فکر نمی‌کنم نظرسنجی هم نشده باشد اما مشکل این است که اطلاعات این نظرسنجی‌ها، در اختیار صاحب‌نظران و رسانه‌ها قرار نمی‌گیرد. مشتی عدد و رقم در اختیار سیاستمداران یا افراد بی‌تجربه در این حوزه قرار می‌گیرد که شاید حتی برداشت‌های معوجی هم از آن داده‌ها بدست دهند. بنابراین بله. ما داده نداریم، اما این نیز دلیل نمی‌شود که جامعه این گونه فکر نکند. البته در غرب نیز نهادهای دولتی یا موسسه‌های غیردولتی بزرگ، این داده‌ها را جمع می‌کنند. مشتریان این تحقیقات نیز بیشتر دولت‌ها و صنایع هستند که برایشان شناخت نبض جامعه اهمیت دارد. بنابراین اینجا نیز اگر دولتمردان این گزاره را مورد تردید قرار می‌دهند، باید از آنها آمار خواست و اگر آمار نداشتند، باید بدان‌ها انتقاد کرد که چرا اطلاعات علمی اتکاپذیر در اختیار شهروندان قرار نمی‌دهند. با همه این‌ها، درباره تعلیق و تردید جامعه، می‌شود به برخی نشانه‌های غیرمستقیم اشاره کرد.

چندین سال است کارهای علمی لاقال در رشته خود من، رکودی



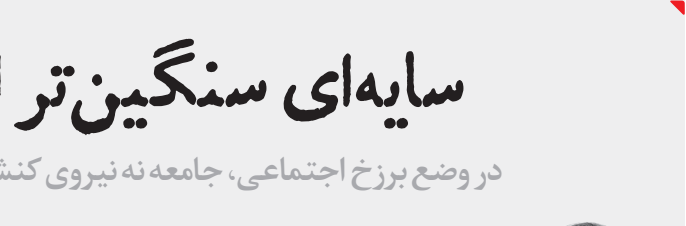
فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

پدیده کرختی اجتماعی و بی‌حسی جمعی (Collective Numbness) پدیده‌ای است که طی آن، گروهی بزرگ از افراد یک جامعه نسبت به رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی بی تفاوت می‌شوند. برخی در توضیح آن، این پدیده را مکانیسمی تدافعی برای محافظت از خود در برابر فشارها می‌دانند. در جامعه ایران پیش از جنگ چنین امری مورد توجه قرار گرفته بود، اما اینک شدت آن در وضعیتی که می‌توان آن را با عبارت «نه جنگ، نه صلح» توصیف کرد، بسیار بیشتر از یابی می‌شود. در کنار این بی تفاوتی، ابهام درباره چشم‌اندازهای آینده پیش‌رو نیز مزید بر علت شده و اینک بسیاری از تصمیم‌ها در ایستگاه تردیدهای سهمگین متوقف مانده‌اند. دراین باره با امیرحسین جلالی ندوشن، روان‌پزشک اجتماعی و روان‌درمانگر روانکاوانه فرد و گروه و دانشیار دانشگاه علوم پزشکی ایران به گفت‌وگو نشستیم تا بیشتر درباره وجوه و پیامدهای این پدیده بشنویم.

پس از جنگ ۱۲ روزه برخی از تحلیلگران از شدت یافتن نوعی بلاتکلیفی اجتماعی و رخوت عمومی در جامعه سخن می‌گویند. البته پیش از آن نیز گفته می‌شد، جامعه حالت آنومیک پیدا کرده و شاهد سستی هنجارها در آن هستیم. امروز افزون بر آن، مقوله دشواری تصمیم‌گیری برای آینده و ابهام موجود در چشم‌اندازهای پیش‌روی مردم نیز دیده می‌شود و بدین ترتیب بسیاری زیر سایه تهدید دوباره جنگ، دچار تردید شده‌اند و از ترسیم افقی برای آینده بازمانده‌اند. شما با این ارزیابی موافقتی؟

از اینجا شروع می‌کنم که این جنگ چه تأثیری روی روان جمعی و گروهی جامعه گذاشت. به‌عنوان روان‌درمانگری که از سال ۱۳۸۶ با ماجراهای مختلف سیاسی و اجتماعی مواجه بوده‌ام، بدون اغراق می‌گویم که هیچ واقعه‌ای به اندازه این جنگ دوفتنه‌ای، در کلام، کابوس و رویاهای افراد وارد نشده بود. بخشی از این امر به ماهیت طبقاتی رخدادهای قبلی برمی‌گردد. جنبش ۱۳۸۸ بیشتر خاستگاه شهری و طبقه متوسطی داشت. رخدادهای ۹۶ و ۹۸ نیز بیشتر در شهرهای کوچک، حاشیه‌ها و در طبقات فرودست شدت داشت. حتی در ماجرای مهسا امینی در ۱۴۰۱، حتی اگر سنتیز جدی و فراگیرتری نیز وجود داشت، ولی برای همه طبقات اجتماعی، به یک صورت مشخص مسئله، تجربه نمی‌شد. امروز اما می‌بینیم که واژه جنگ به شیوه‌های مختلف به زبان همه، از فقیر و غنی، حاشیه و مرکز نشین، متدین و سکولار، روستایی و شهری وارد شده است. زبان آن هم انسانی است یعنی بر وحشت، ترس، اضطراب، نگرانی برای خانواده و... دلالت دارد. ازسویی، مسئله دیگری هم هست و آن فراگیری تعلیق و موقت‌بودگی است. ممکن است البته کسانی بگویند ما همیشه جامعه‌ای موقت‌بوده‌ایم. برای نمونه، گفته می‌شود که ما جامعه‌ای کوتاه‌مدت و موقتی هستیم و این مسئله، ریشه‌های فلسفی و تاریخی دارد. کشورمان گذرگاه تهاجم‌های مختلف بوده و



شراره عبدالحسین‌زاده

پژوهشگر علوم سیاسی

جامعه ایران در وضعیت پارادوکسیکالی به‌سر می‌برد؛ نه در جنگی آشکار است، نه در صلحی مطمئن. این «برزخ اجتماعی» از جنگ هم فرساینده‌تر است، زیرا به جای تخریب فیزیکی، ذهن و روان جامعه را می‌فرساید و امید به آینده را از بین می‌برد. جامعه‌شناسی سیاسی این حالت را «رخوت اجتماعی» می‌نامد؛

سایه‌ای سنگین‌تر از جنگ

در وضع برزخ اجتماعی، جامعه نه نیروی کنش دارد و نه توان مقاومت

وضعیتی که در آن، جامعه نه نیروی کنش دارد و نه توان مقاومت، بلکه در تعلیق دائمی میان بیم و امید گرفتار است. در نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی، یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری رخوت اجتماعی، انسداد نهادی است. وقتی نهادهای رسمی نتوانند نقش خود را در مدیریت بحران ایفا کنند، یا پیام‌های متناقض و مبهم صادر کنند، جامعه به حالتی از بلاتکلیفی سوق داده می‌شود. نمونه‌هایی از این بلاتکلیفی را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: ابهام در سیاست خارجی (توافق یا تقابل؟)، دوگانگی در سیاست اقتصادی (آزادسازی یا کنترل گرایی؟) و فقدان چشم‌انداز بلندمدت. این عوامل، شهروندان را در وضعیتی مشابه «اتاق تاریک» قرار می‌دهد؛ جایی که هر حرکت، پرهزینه و نامعلوم به‌نظر می‌رسد.

فرسایش سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی در هر جامعه، ستون نامرئی ثبات است. اعتماد عمومی به نهاده‌ها و همبستگی اجتماعی، منابعی‌اند که در بحران‌های بزرگ، امکان تاب‌آوری را فراهم می‌کنند. در ایران امروز، اما بلاتکلیفی سیاسی-اقتصادی این سرمایه را به‌تدریج می‌ساید. بنابراین مرده‌به‌جای اعتماد به سیاست‌های رسمی، به‌شیکه‌های غیررسمی و شایعات متکی می‌شوند. همبستگی اجتماعی جای خود را به رقابت فردی برای بقا می‌دهد. جامعه‌ا، «کنش جمعی» فاصله می‌گیرد و به «عقب‌نشینی فردی» پناه می‌برد. این پدیده همان چیزی است که جامعه‌شناسان سیاسی آن را «انزواگرایی تدافعی» می‌نامند. بلاتکلیفی، فقط ساختارها را فلج نمی‌کند، بلکه روان جمعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. مردم در شرایط نااطمینانی دائمی، دچار حالتی می‌شوند که می‌توان آن را «انتظار فرساینده» نامید؛ خانواده‌ها خریدهای کلان را به‌توقی می‌اندازند. جوانان تصمیم‌های حیاتی مثل ازدواج، مهاجرت یا شروع کسب‌وکار را عقب می‌زنند. کارآفرینان سرمایه‌های خود را در قالب دلار و طلا منجمد می‌کنند، نه در قالب تولید. در چنین شرایطی، مردم به جای مشارکت فعال در اقتصاد و اجتماع، به مصرف‌گرایی احتیاطی، احتکار کوچک خانگی، یا